

نگاه مابه مسئله «روایت پیشرفت» ارتقا یافته و چند بعدی شده است

علاقه من به این حوزه از مدت‌ها قبل به این واسطه بود. در ابتدا این سبک و این آثار وجود نداشت. بیشتر آثار جنبه احساسی و فضای عاطفی داشت و با مشقت باید از آنها مطلب استخراج می‌کردی. به نظر این فضای کنونی معلول چندین جریان است که در موضوع دانش بنیان‌ها، تاریخ شفاهی در مجموعه جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی و خرده جریان‌های مختلف وارد شدند. یک سری آثار هم به صورت جسته و گریخته انجام می‌شد و نگاه آنها بیشتر یک نگاه مدیریت دانش بود. فهم ما از جریان «روایت پیشرفت» بسیار رشد کرده و چندبعدی شده است. فهمیده ایم که هم یک پدیده رسانه‌ای است و کارکردهای گفتمان ساز اجتماعی و عجیب و غریبی دارد که بازتولیدهایش می‌تواند مؤثر باشد. تجربه خودم با مطالعه کتاب «ملاقات در فکه» این بود و به این نتیجه رسیدم که می‌توانیم از این آثار استفاده‌های متعددی کنیم و حسن باقری برایم مهم شده بود.

طاغوت با ما چه کرده که پنیلمان را باید از خارج وارد کنیم!

ما بدون «روایت» هزار بار چرخ را اختراع می‌کنیم و داشته‌های خودمان را فراموش می‌کنیم. ما چه در فضای اجتماعی و چه در فضای فنی، نیازمند تولید فناوری‌های سخت و نرم هستیم که به شدت به آن محتاجیم. ما هنوز بلد نیستیم چطور مردم را اقناع کنیم. ما در دهه ۶۰ بسیار توانمند بودیم. در دهه ۷۰ تجربیات خودمان را فراموش کردیم و در دهه ۸۰ که به نظر من دهه خودآگاهی ماست، به نظر من یک دشت سوخته‌ای دیده

ایم و تصور کردیم از اول همین طور بوده است و چیزی نمی‌دانیم از آن دوران و کارهایی که کرده ایم. نه به لحاظ که مثلاً جهاد رفته و پل بعثت را ساخته است، به لحاظ سطح دغدغه و حساسیت‌های اجتماعی. مثلاً عده از بچه‌های جهاد سر جلسه‌ای که امام (ره) سر سفره صبحانه نشسته بودند، با دیدن پنیل دانمارکی می‌گویند که طاغوت با ما چه کرده که پنیلمان را باید از خارج وارد کنیم! بچه‌های جهاد بعد از جلسه می‌گویند که امام ناراحت است و پروژه خودکفایی لبنیات در ایران از نژاد گاو ایرانی تا ساخت صنایع مرتبط و ... پیش می‌روند و کارخانه‌های بزرگ را می‌سازند. ولی الان چه بسا در موضوعات مختلفی اعلام جهاد می‌شود و بدنه انقلابی هم واکنش درخوری نمی‌دهد.

نه تنها در حوزه فناوری، بلکه بسیاری از چالش‌های اجتماعی و سیاسی امروز قابل حل است ما از مشکلات خیلی بزرگ‌تر عبور کرده ایم و الان احساس می‌کنیم هیچ چیز از آن سابقه نیست. چطور توانستیم همه ایران را با سواد بکنیم؟ چطور در زمان جنگ رشد اقتصادی بخش کشاورزی ما که دست جهاد بوده است ۸ درصد بوده؟ چطور خودکفایی گندم را سال ۶۰ تجربه کردیم؟ همه اینها را اگر کنار هم بگذاریم نتیجه می‌گیریم که از ابتدا منفعل نبودیم، این طور توان مان را از دست داده ایم و منفعل شده ایم! این همه از عدم پرداختن به «روایت» است. به نظر من مدیریت دانش پایین‌ترین سطح این حوزه است. ما اگر به ایده جاده ابریشم نگاه کنیم ۱۰۰ هزارهزار ارتش هخامنشی از حفظ امنیت جاده ابریشم درآمد داشته! یعنی یک میلیون نفر درآمدش از سمت هزینه حفظ امنیت این جاده تأمین می‌شده است. این ایده در توسعه و صنعت راه نمی‌تواند عملی شود؟ یا ایده آبخیزداری ما نمی‌تواند این ۲۲ میلیون حاشیه نشینی را با رونق کشاورزی از بین ببرد؟ همان کاری که قبلاً کرده ایم و مردم رو به روستا برگرداندیم. برای من این جریان خیلی پر فروغ است و می‌تواند راهگشا باشد!

مثلاً عده از بچه‌های جهاد سر جلسه‌ای که امام (ره) سر سفره صبحانه نشسته بودند، با دیدن پنیل دانمارکی می‌گویند که طاغوت با ما چه کرده که پنیلمان را باید از خارج وارد کنیم! بچه‌های جهاد بعد از جلسه می‌گویند که امام ناراحت است و پروژه خودکفایی لبنیات در ایران از نژاد گاو ایرانی تا ساخت صنایع مرتبط و ... پیش می‌روند و کارخانه‌های بزرگ را می‌سازند.

